

# شیاطین

(جنزدگان)

فیودور داستایفسکی

ترجمہ

سروش حبیبی



انتشارات نیلوفر

## فصل اول

# در مقام مقدمه: جزئیاتی از شرح احوال حضرت ستپان ترافیمویچ ورخاوینسکی

### ۱

ز آنجا که می‌خواهم به وصف رویدادهای بسیار عجیبی بپردازم که چندی پیش روی داد در شهر ما، که پیش از آن به هیچ روی شاخص نبود، ناگزیرم به سبب کمی بضاعتم در کار وقایع‌نگاری، شرح خود را از مدتی پیش از وقوع این وقایع شروع کنم، با شرح برخی جزئیات از احوال ستپان ترافیمویچ ورخاوینسکی<sup>۱</sup> که مردی باذوق بود و سزاوار احترام بسیار. این جزئیات را فقط مقدمه‌ای بشمارید برای شرح وقایعی که می‌خواهم نقل کنم و بعد از این خواهد آمد.

به صراحت بگویم که ستپان ترافیمویچ پیوسته میان ما نقشی خاص، و می‌شود گفت اجتماعی و سیاسی، ایفا می‌کرد و با چنان سودایی به این نقش دل بسته بود که گمان می‌کنم بی‌آن نمی‌توانست زنده بماند. البته نمی‌خواهم او را به بازیگری تشبیه بدانم، پناه بر خدا! خاصه اینکه خود به او حرمت بسیار می‌گذارم. چه بسا که این حال او به علت عادت بوده باشد، یا بهتر است بگویم نتیجه تمایلی والا و

---

1. Stepan Trofimovitch Verkhovynsky

پیوسته، یادگار کودکی، به اینکه در اطراف رفتار غیرتمندانه سیاسی خود در جامعه، رؤیاهایی شیرین بیافد. مثلاً علاقه عجیبی داشت به اینکه خود را «تحت تعقیب» یا به اصطلاح در «تبعید» بشمارد. همین دو واژه ناچیز نوعی هاله اعتبار با خود دارد که او را، از همان آغاز و برای همیشه فریفته، و بعدها، با گذشت سالها، ارج او را در چشم خود پیوسته بالا برده بود به طوری که عاقبت، خود را بر پیکره پایه‌ای رفیع می‌پنداشت و این برای طبع خودپسندش بسیار خوشایند بود. در یک داستان طنزآمیز انگلیسی قرن گذشته، شخصی به نام گالیور که از سرزمین لی‌لی‌پوت‌ها، (که آدمک‌هایی نیم‌وجبی بودند) بازمی‌گردد به قدری عادت کرده است که خود را میان ایشان غول بشمارد که در خیابان‌های لندن نیز بی‌اختیار فریاد می‌زند و رهگذران و درشکه‌چیان را برحذر می‌دارد که عقب بروند و مواظب باشند که زیر پای او له نشوند، زیرا خیال می‌کند که همچنان غول‌قامت است و دیگران خردبالا. مردم به او می‌خندند و دشنامش می‌دهند و سوزچیان درشت‌خو خواب بزرگی را با شلاق از سرش می‌پراندند. اما آیا گالیور سزاوار این رفتار بود؟ عادت چه کارها که نمی‌کند! ستیان ترافیموویچ را هم عادت به بلایی شبیه به این مبتلا کرده بود، اما توهم بزرگی او، می‌شود گفت که به شکل معصومانه‌تری تظاهر می‌کرد و آزاری به کسی نمی‌رساند، زیرا او به راستی مرد نازنینی بود.

حتی گمان می‌کنم که در این اواخر دیگر هیچ جا نامی از او برده نمی‌شد، و می‌شد گفت که همه فراموشش کرده بودند، اما روا نیست خیال کنیم که پیش از آن نیز کسی او را نشناخته بود. انکار نمی‌توان کرد که او نیز زمانی جزو گروه شهیری از ادبای نامدار نسل گذشته بود و آن وقت‌ها، مدتی – البته مدتی به راستی بسیار کوتاه، گفتم دقیقه‌ای، یا حتی کمتر از آن – بعضی از سر شتابزدگی نام او را در ردیف نام چادایف<sup>۱</sup> و بلینکسی و گرانوفسکی<sup>۲</sup> و گرتسن<sup>۳</sup> که تازه در خارج از

1. Tchaadayev

2. Granovski

۳. همان نویسنده و متفکر بزرگ روسی است که در اروپا به نام «هرتسن» معروف است. گرچه این

کنور فعالیت خود را شروع کرده بود قرار می‌دادند. اما فعالیت‌های ستیان ترافیموویچ در اثر به اصطلاح «توفان حوادث» شروع نشده پایان یافته بود. ولی آخر چطور؟ آن وقت‌ها توفانی در کار نبوده و حتی حوادثی روی نداده است که در حساب آید، دست کم در مورد او خبری نبوده است، و تازه حالا، یعنی چند روز پیش با حیرت بسیار، و از منبعی بسیار موثق، دریافتم که ستیان ترافیموویچ، اینجا در استان ما، به عکس آنچه گمان می‌کردیم، نه تنها در تبعید به سر نمی‌برده، بلکه هرگز حتی «تحت‌نظر» نبوده است و از اینجا می‌توان پی برد به اینکه توان تخیل چه کارها می‌کند. او در تمام عمر صادقانه باور داشت که در بعضی محافل عالی کشور سخت از او واهمه دارند و از همه کارش گزارشی به مرکز فرستاده می‌شود و هر قدمش در حساب می‌آید و هر یک از سه استانداری که ظرف بیست سال گذشته پی در پی عهده‌دار اداره امور استان ما شده‌اند از پیش نظری سخت نامساعد نسبت به او می‌داشته‌اند که از بالا، به هنگام ابلاغ فرمان استانداری پیش از هر چیز به آنها تلقین می‌شده است. اگر کسی می‌خواست به ستیان ترافیموویچ شریف ما به اعتبار مدارک موثق بقبولاند که نگرانی او بی‌جاست و هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند به یقین سخت موجب آزرزدگی‌اش می‌شد. با این همه مردی بسیار با کمال و باذوق و حتی می‌شود گفت دانشمند بود، هر چند در زمینه دانش... باید گفت که... خلاصه اینکه در زمینه دانش کار زیادی نکرده... و حتی می‌شود گفت... هیچ کاری نکرده بود. ولی خوب، در روسیه ما این معنی تقریباً در مورد همه دانشمندان صادق است.

در اواخر دهه چهل که از خارج بازگشت در مقام استاد دانشگاه مدتی بسیار کوتاه درخشید. البته در سمت استادی چند جلسه درس بیشتر نداد، آن هم اگر اشتباه نکنم در خصوص اعراب. رساله بسیار درخشانی نیز نوشت درباره آغاز

→ فقط در اصل منشاء نام او بوده است اما چون صاحب نام روس است و خود نام مستعار «گرتسن» را برگزیده است، تغییر شکل و به اصطلاح ترجمه نام او را روا نمی‌دانم و به شیوه روس‌ها گرتسنش می‌نامم.